

# ظواهر قرآن و نقش آن در اختلاف فتاوی فقیهان

سید حمید جزائری<sup>۱</sup>

استادیار جامعه المصطفی العالمیه

محمد اسعدی<sup>۲</sup>

دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۱۰

تاریخ تأیید: ۹۵/۰۶/۲۸

## چکیده

خاستگاه‌های اختلاف فقیهان در فتاوا متفاوت و پر شمار است، به گونه ای که پرداختن به هر یک از آن‌ها مستلزم نگارش کتاب‌هایی است. یکی از علل بسیار مهم و تاثیرگذار در اختلاف فتاوی مجتهدان، چگونگی نگاه آن‌ها به ظواهر کتاب الهی یعنی قرآن به لحاظ حجیت و اعتبار است. در طول تاریخ پس از ظهور اسلام و پس از رحلت خاتم رسولان، اختلاف نگاه نسبت به ظواهر قرآن رخ نمود و با گذر زمان و توسعه علوم بشری و اسلامی گستره و عمق این اختلافات بیشتر شد و اکنون چگونگی نگاه به ظواهر قرآن بخشی از مباحث دانش اصول فقه را تشکیل می‌دهد. نویسندگان این مقاله سعی نموده که نگاه باورمندان به حجیت ظواهر قرآن و منکران آن را تبیین کند و پیامدهای کلی التزام به هر یک از دیدگاه‌ها را بنمایاند و طبعاً از ورود به جزئیات که دامنه‌ای بس گسترده دارد، پرهیز نموده است.

واژگان کلیدی: حجیت ظواهر، قرآن و فقه، منابع استنباط، فتاوی فقهی.

## مقدمه

اسلام آخرین شریعت از سلسله شرایع آسمانی و الهی است که معجزه جاودانه اش کتاب و مخاطب آن همه انسان هاست: «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ...» (جائیه/۲۰) کتابی که همواره هدایتگر انسان به راستی و درستی بوده و خواهد بود: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (جائیه/۲۰) و به گفته امام محمد باقر (ع): «ان الله لم يدع شيئاً تحتاج اليه الامم الی يوم القيامة الا انزله فی کتابه و بينه لرسوله و جعل لكل شئٍ حداً و جعل عليه دليلاً يدل عليه» (عیاشی، ۱۳۷۹: ۹/۱) خداوند چیزی از آنچه امت تا روز قیامت به آن نیازمند

1. Email: Quran.olum@chmail.ir

2. Email: asadihekmat@gmail.com

است فرو نگذاشته، مگر این که آن را در کتاب خود فرو فرستاده و برای فرستاده خویش بیان کرده و دلیلی برای راه یافتن به آن قرار داده است. کتابی که در آن شک و شبهه‌ای نیست: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (بقره/۱) و در آن هیچ گونه باطلی راه ندارد: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت/۴۲) کتابی که به عنوان منبعی برای استنباط احکام مورد توافق همه ائمه مذاهب اسلامی بوده و هست. (حکیم، ۱۹۷۹:م:۹۹)

اما در مورد چگونگی بهره برداری و استناد به آیات قرآنی نگاه‌ها متفاوت است و دیدگاه‌های مختلفی در بین دانشمندان و فقهای مذاهب مختلف ابراز گردیده است که التزام به هر یک از آن‌ها، عملیات استنباط را متأثر و ثمره آن را متفاوت می‌سازد و امروزه با عنایت به بحث‌های مبسوطی که در باره این موضوع انجام شده است، بخش مهمی از مباحث دانش اصول فقه را به خود اختصاص داده است و ما نیز در حد بضاعت ناچیز خویش به آن خواهیم پرداخت.

## ۱. ظواهر قرآن

ظواهر جمع ظاهر، در لغت به معنای پیدا، آشکار، نمایان و معلوم (معلوف، ذیل کلمه ظاهر) آمده است و در اصطلاح دانش اصول فقه آنچه را که از مدلول ظاهری الفاظ قرآن استفاده می‌شود (اختری، ذیل کلمه ظاهر، ۳۷۳۳) به گونه‌ای که برای فهم آن، نیازی به تفسیر لفظش نباشد «ظاهر» در مقابل نص<sup>۱</sup> (ولایی، ۱۳۸۰، ذیل کلمه نص) گویند. (رمضان حسن، ۱۹۹۸: ۱۷۳)

در خصوص میزان اعتبار سندیت و حجیت ظواهر قرآن و چگونگی استناد به ظاهر آیات و مبنا قراردادن آن‌ها برای استنباط احکام شرعی، اختلافات فراوانی در بین اندیشمندان مسلمان بروز کرده است و دامنه آن از جواز مطلق تا عدم جواز مطلق گسترده شده و هر یک از دو طیف مورد اشاره نیز خود به گروه‌های متفاوت دیگری تقسیم شده‌اند که البته در این مقاله ظرفیت پرداختن به آن‌ها نیست.

### ۱-۱. قائلین به حجیت ظواهر قرآن

اکثر فقیهان و دانشمندان علوم اسلامی، ظواهر کتاب مقدس اسلام را حجت می‌دانند و دلایل محکم و متفاوتی را بر آن ارائه نموده‌اند که اهم آن‌ها به شرح ذیل ارائه می‌گردد:

---

۱. هرگاه دلالت یک عبارت بر مقصود گوینده آنچنان صریح باشد که احتمال خلاف در آن منتفی باشد آن عبارت را نسبت به آن مدلول «نص» گویند.

یک. پیامبر اسلام فردی همچون دیگر افراد بشر بوده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (فصلت/۶) و در محاورات و تفهیم و تفاهم‌های روزمره با افراد جامعه و مخاطبان خود، همچون همه آحاد مردم زمان خود تعامل می‌کرده و همان طور که همواره بنای عقلا (اعم از متشرعه و غیر متشرعه) بر این است که «ظواهرالفاظ» یکدیگر را حجت می‌دانند و معتبر می‌شمارند (مظفر، ۲: ۱۹۷۱/۱۴۷) و براصاله الظهور و الغای احتمال خلاف ظاهر وفادارند (همان، ۱۵۳) و پیامبر نیز که اشرف انبیا و برگزیده آفریدگار بی‌همتاست در تفهیم مقاصدش، از آن پیروی کرده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (ابراهیم/۴) چرا که آنان پیام آورامین پروردگار برای هدایت مردم بوده‌اند و طبعاً باید به زبان و بیانی سخن می‌گفتند که مخاطبان بفهمند، در آن اندیشه کنند، آن را باور کنند و بپذیرند و بر آن وفادار بمانند: ﴿وَأَنْ أُنزِلَ الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ (نمل / ۹۲) اگر قرار بود پیام خداوند قابل فهم نباشد و یا فهمش از طرف مخاطب عام، مهم نباشد، پس چرا رسول خدا آن را تلاوت می‌کرد؟ و چرا ثمره تلاوت را هدایت و یا انکار حق از طرف مخاطب می‌شمرد؟ و چرا خداوند او را در قرآن منذر خطاب می‌کند؟

قرآن کریم خود بر این حقیقت روشن بارها تاکید نموده که برخی از آن‌ها عبارت است از:

- ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (دخان/۵۸)

- ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...﴾

(بقره/۱۲۹)

- ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ

وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (مائده/۱۶)

- ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل/۸۹)

دو. قرآن کریم معجزه جاودان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سند حقانیت خاتم ادیان آسمانی است که در آیاتی چند، مخالفان و منکران را به مبارزه و تحدی طلبیده و در یک فراخوان بزرگ از آنان خواسته که اگر به اعجاز کتاب پیامبر خاتم باور ندارند، یک سوره همانندش را ارائه کنند: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره/۲۳) و سپس در آیه‌ای دیگر با قاطعیت می‌فرماید: ﴿قُلْ لَّيْسَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرٌ» (اسراء/۸۸) روشن است که اهمیت فراخوان عمومی دادن، برای شبیه سازی آیات آسمانی و اعلام اعجاز آن، زمانی سنجیده خواهد بود که کلام الهی، رمزآلود و رازگونه نباشد و برای همه مخاطبان قابل فهم باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳ ق: ۵۹/۲، انصاری، ۴۳) و آلا خلاف حکمت خواهد بود.

سه. تاکید مکرر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بر تمسک و رجوع مردم به کتاب خدا و عترت مطهرش که: «أَنْتِ تَارِكٌ فَيْكُمُ التَّقْلِينُ مَا أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي: اِحدهما اعظم من الاخر کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیته، و لن یفترقا حتی یردوا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما» (ترمذی، ۱۹۹۸ م: ۶۶۲/۵) من در میان شما دو امانت نفیس و گران بها می گذارم که تا وقتی به آن دو تمسک جویند، بعد از من گمراه نمی شوید؛ یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا که طناب کشیده شده از آسمان به زمین است و عترت و اهل بیت من و از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که در نبود من چگونه با آنان رفتار می کنید.

جز با مراجعه باورمندان، به قرآن و عمل کردن به احکام و دستوراتی که از ظواهر آیات فهمیده می شود، چگونه ممکن است محقق شود؟

چهار. روایات فراوان و «متواتر» از پیامبر(ص) و ائمه(ع) بر معیار بودن قرآن برای شناخت حدیث درست از نادرست تاکید کرده اند، که نمونه هایی از آن ها ذیلا تقدیم می گردد:

- عن أیوب بن الحر، قال: سمعت أبا عبدالله(ع) یقول: کل شیء مردود إلی الکتاب والسنة، وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف. (عاملی، ۱۳۶۷: ۱۸/۹/۱۶) امام صادق(ع): هر حدیثی که با قرآن موافقت نکند دروغی خوش نماست.

- عن أبی عبدالله(ع)، قال: خطب النبی(ص) بمنی، فقال: أیها الناس! ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فأنا قلته، وما جاءکم یخالف کتاب الله فلم أقله. (همان، ح ۱۵) امام صادق(ع): پیامبر(ص) در منی سخنرانی کرده فرمود: ای مردم! آنچه از جانب من به شما رسید و موافق قرآن بود آن را من گفته ام و آن چه به شما رسید و مخالف قرآن بود من آن را نگفتم. این دو روایت و ده ها روایت دیگر با مضامین مشابه، بر حجیت ظواهر الفاظ قرآن، تاکید دارند.

پنج. روش استدلال ائمه دراستناد به ظواهر قرآن برای استنباط احکام الهی نشانگر نگاه آن بزرگواران نسبت به حجیت ظواهر قرآن می باشد. دو نمونه از آن ها چنین است:

۱- زراره از امام صادق(ع) پرسید: از کجا به دست آورده اید که در وضو، قسمتی از سر را

باید مسح کرد، نه همه آن را؟ امام(ع) در جواب وی فرمود: «لمکان الباء»، یعنی به جهت وجود «باء» که در آیه وضو به کار رفته است و از ظاهر آن چنین بر می آید که تنها به قسمتی از سر مسح کردن کافی است نه به تمام آن.

۲- روزی امام صادق(ع) منصور دوانیقی را از پذیرفتن گفتار سخن چین و دو بهم زن، نهی می فرمود و گفتار خویش را بدین جا رسانید که: گفتار سخن چین مورد اعتبار و قابل قبول نیست، آن گاه این آیه را خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ (حجرات/۶)

۳- یکی از راویان حدیث به نام عبدالاعلی مولا آل سام از حضرت صادق ع سؤال می کند که من زمین خورده ام، انگشتم به سنگی اصابت کرده و ناخنم افتاده است و به این خاطر بر روی انگشت پایم پارچه ای بسته ام، حال چگونه عمل مسح پایم را انجام دهم؟ حضرت در پاسخ می فرماید: «يعرف هذا و اشباهه من كتاب الله». راوی سؤال کرد که در کجای کتاب خدا جواب سؤال من آمده است؟ حضرت فرمود: آنجا که خداوند می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (حج/۷۸) بلافاصله حضرت فرمودند: «امسح علی المراره». (موسوی بجنوردی: ۲/ ۸۱، انصاری، ۱۴۱۳ ه ق: ۳۳)

مرحوم شیخ انصاری می فرماید: استخراج این نتیجه از آیه، مبتنی بر مقدماتی است که جز با قوه قدسیه اجتهاد امکان پذیر نیست، زیرا همان طور که ملاحظه می شود در نص آیه، ابتدا این معنا به نظر نمی رسد و اما آن مقدمات این است. آنچه که آیه فوق می رساند این است که خداوند امر حرج و دشواری را از شما نخواست است. این جا باید فقیه حساب کند که در این مورد امر حرجی که خداوند از عهده مکلف برداشته چیست؟

احتمالات مختلفی مطرح می گردد: اصل نماز؟ اصل وضو؟ اصل مسح؟ مسح پا؟ ولی با کمی دقت روشن می گردد که هیچ کدام اینها حرج نیست تا خداوند صرف نظر نموده باشد. اینجا نتیجه می گیریم که آنچه حرج است مسح علی البشره است. از این رو خداوند این وظیفه را صرف نظر نموده و بجای آن مسح بر روی پارچه را پذیرفته است.

وقتی استنباط این احکام که نیاز به تأمل و دقت دارد از ظواهر جایز است و امام ما را به ظواهر راهنمایی و ارجاع می دهند، استنباط احکامی که این پیچیدگی را ندارند به طریق اولی جایز می باشد. (همان) و نتیجه اینکه اگر این نوع برداشت ممنوع بود امام(ع) یارانش را وادار به آن نمی ساخت.

شش. توصیه عام و مؤکد پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) به مراجعه به قرآن محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن طلحة بن زید، عن أبي عبد الله(ع) قال: إن هذا القرآن فيه منار الهدى ومصابيح الدجی، فليجل جال بصره ويفتح للضياء نظره، فان التفكر حياة قلب البصير كما يمشى المستنير فی الظلمات بالنور. (عاملی، ۱۳۶۷: ۴/ب/۳/ح۱)

امام صادق(ع): همانا این قرآن (کتابی) است که در آن است جایگاه نور هدایت و چراغ های شب تار، پس شخص تیز بین باید که در آن دقت کند و برای پرتوش نظر خویش را بگشاید، زیرا که اندیشه کردن زندگانی دل بیناست، چنانکه جویای روشنی در تاریکی هابه سبب نور راه ببیند.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّهَا النَّاسُ... فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَ مَاجِلٌ مُصَدِّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَيْقُنٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ. (كلینی، ۱۳۷۵: ۴ / ۳۹۸ / ح ۲)

امام صادق از پدرانش(ع) از رسول خدا(ص): ای مردم!... هرگاه آشوب ها چون شب تار شما را فرا گرفت به قرآن رو آورید (و بدان چنگ زنید) زیرا آن است شفیعی که شفاعتش پذیرفته است (درباره کسی که بدان عمل کند) و گزارش دهنده است از بدیها که گفته اش (درباره آن کس که بدان عمل نکرده) تصدیق شده است، هر که آن را پیشوای خود کرده بهشتش رهبری کند و هر که (از آن پیش افتد) و آن را پشت سر خود قرار دهد به دوزخش کشاند و قرآن راهنمایی است که به بهترین راهها، راهنمایی کند و کتابی است که در آن است تفصیل و بیان و تحصیل (بدست آوردن حقایق) و آن است جدا کننده میان حق و باطل، شوخی و سرسری نیست. برای آن ظاهری است و باطنی، پس ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنش ژرف و عمیق است...

## ۲. مخالفان حجیت ظواهر

در مقابل باورمندان به حجیت ظواهر، اخباریان به رهبری ملا محمد امین استرآبادی (درگذشت ۱۰۳۶ق) به عنوان پرچمداران مخالفت با حجیت ظواهر معتقدند، با عنایت به این که

ممکن است آنچه از ظاهر آیات قرآن فهمیده می‌شود، منظور حضرت باری نباشد و معنای دیگری را اراده فرموده باشد، از این رو ظواهر قرآن قابل استناد نیست.

آن‌ها بر ادعای خود دلایلی به شرح زیر اقامه نموده‌اند که در این جا ضمن نقل آن‌ها پاسخ‌های لازم را نیز ارائه می‌نماییم:

یک. فهم قرآن عام نیست (خویی، ۱۴۰۱: ۲۶۷) و کسانی که می‌توانند قرآن را بفهمند محدود و برگزیده می‌باشند. گواه این ادعا، روایات فراوانی از اهل بیت(ع) است که نمونه‌ای از آن‌ها نقل می‌شود:

عن جابر قال: سألت ابا جعفر(ع) عن شيء من تفسير القرآن فاجابني: ثم سألت ثانيا فاجابني بجواب آخر، فقلت جعلت فداك كنت اجبت في هذه المسألة بجواب غير هذا قبل اليوم! فقال لي: يا جابر انّ للقرآن بطناً و للبطن بطناً و ظهرها و للظهر ظهرها، يا جابر و ليس شيء ابعد من عقول الرجال من تفسير القرآن ان الآية لتكون اولها في شيء و آخرها في شيء و هو كلام متصل ينصرف على وجوه: اي جابر برای قرآن بطن است و برای آن بطن هم بطن است و برای قرآن ظهر است و برای ظهر آن نیز ظهر است. از عقل مردان (مردم) چیزی دورتر از تفسیر قرآن نیست. به راستی که ابتدای آیه درباره چیزی و انتهای آن در باره چیزی (دیگر) است و حال آن که سخنی پیوسته است و به صورت‌های مختلفی درمی‌آید. (مجلسی، ۱۴۰۳: ق: ۸۸/۹۲)

در پاسخ به این ادعا باید بین ظاهر و باطن قرآن و فهم بدوی و ظاهری و فهم عمیق از قرآن تفکیک قائل شد. آنچه در این روایت و روایات مشابه، امام از آن سخن می‌گوید، فهم بدوی و ظاهری کتاب خدا نیست، بلکه شناخت عمیق بطون قرآن است که صاحبان آن اولیای الهی و اهلیت گرامی پیامبر می‌باشند، ولی فهمیدن ظواهر آیات قرآن، به طور ساده برای عموم اهل زبان ممکن است و نیاز به فهم حقیقت قرآن و عمق تاویلات آن و... ندارد. به قول مرحوم علامه طباطبایی «ره» کتاب خدا (قرآن) مأخذ اساسی هرگونه تفکر اسلامی است و اوست که مأخذ دیگر دینی را اعتبار و حجیت می‌دهد و از همین جهت باید برای همگان قابل فهم باشد.

گذشته از این، خود قرآن کریم، خود را نور و روشن کننده همه چیز معرفی می‌کند و هم در مقام تحدی از مردم درخواست می‌کند که در آیات آن تدبّر کرده ببینند که هیچ گونه اختلاف و تناقضی وجود ندارد و اگر می‌توانند، کتابی مانند آن بسازند و معارضه‌اش کنند. روشن است که اگر قرآن برای همگان قابل فهم نبود، این گونه خطابات مورد نداشت. (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۳۳)

علاوه بر این امام باقر(ع) می‌فرماید: فمن زعم ان كتاب الله مبهم فقد هلك و اهلك: هر کس گمان کند که قرآن مبهم و غیر قابل فهم است، به یقین نابود شده و دیگران را نیز نابود کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۹۰/۹۲)

دو. استناد به ظواهر قرآن، نوعی تفسیر به رأی است که در روایات از آن نهی شده است. از جمله این روایت: وفی (المجالس) و (التوحید) و (عیون الأخبار) عن محمد بن موسی بن المتوکل، عن علی بن ابراهیم، عن ائیه، عن الریان ابن الصلت، عن علی بن موسی الرضا، عن ائیه، عن آباءه، عن أمير المؤمنين(ع) قال: قال رسول الله(ص): قال الله جل جلاله: ما آمن بی من فسر برأیه کلامی، وما عرفنی من شهنی بخلقی وما علی دینی من استعمل القیاس فی دینی. (عاملی، ۱۳۶۷: ۱۸/ب/۶/ح/۲۲)

اولاً: در این ادعا مغالطه‌ای صورت گرفته، زیرا تفسیر به معنای کشف کردن، روشن کردن مطلب، بیان کردن، شرح دادن، توضیح و ایضاح و نشان دادن معانی غیر ظاهری لفظ است. (بستانی، ۲۷۴۱)، در حالی که استناد به معنای ظاهری لفظ، تفسیر شمرده نمی‌شود، چرا که در معنای ظاهری، پیچیدگی و ابهامی وجود ندارد تا با بهره‌گیری از روش تفسیر، ابهام زدایی شود و حقیقت نمایان شود.

بر فرض اگر معنای ظاهری هم تفسیر نامیده شود، تفسیر به رأی و اظهار نظر خودسرانه نیست که مصداقی برای روایات تفسیر به رأی شود؛ بلکه تفسیری است بر اساس فهم عمومی و عرفی که همه یا اکثر مردم، آن معنا را از همان لفظ می‌فهمند.

بنابراین استناد به معنای ظاهری الفاظ قرآن، با در نظر گرفتن قرائن و شواهدی که در قرآن و یا در گفتار ائمه(ع) وجود دارد و با رعایت قواعد عقلی و عرفی که مخالف هیچ یک از این قواعد و معیارها نباشد، تفسیر نامیده نمی‌شود. ضمن آن که دلایل و روایات فراوانی در دست داریم که مراجعه به قرآن و استناد به معنای ظاهری آن را تجویز و بر آن تأکید می‌نمایند. جمع این دو گروه از دلایل و روایات به این است که بگوییم: تفسیر به رأی غیر از عمل به ظواهر الفاظ قرآن است که اولی حرام و ناروا و دومی جایز و شایسته می‌باشد. (انصاری، ۱۴۱۳ق: ۳۱، موسوی بجنوردی، ۸۱، خوئی، ۱۴۰۱ه ق: ۲۶۹، حکیم، ۱۹۷۹م: ۱۰۴)

ثانیاً: برای تبیین بهتر موضوع، توضیح مختصری در باره «تفسیر به رأی» خالی از لطف نیست: بی گمان مساله «تفسیر به رأی» از صدر اسلام مطرح بوده و اظهار نظرهای مبسوطی از سوی ائمه شیعه(ع)، اصحاب پیامبر و عالمان دین در باره آن ثبت شده است:



شیخ صدوق از امیرمؤمنان(ع) روایت کرده که: رسول خدا(ص) فرمود: خدای جل جلاله می‌فرماید: هر کس به رأی و دلخواه خویش گفتار مرا تفسیر کند به من ایمان نیاورده است. (صدوق، ۱۴۱۵ق: ب ۳۶، ۲ / ۲۶۴)

علمای مسلمان اعم از سنی و شیعه، تعاریف متفاوتی از «تفسیر به رأی» ارائه نموده‌اند که در این جا به اختصار بیان می‌شود:

(۱) تفسیر نمودن قرآن، بدون برخورداری از دانش‌های مقدماتی آن. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۵: ۹۶)  
(۲) تفسیر آیات متشابه که دانش آن فقط در اختیار خداوند و برگزیدگان اومی باشد. (سیوطی، ۱۴۱۶: ۲ / ۴۸۲)

(۳) تطبیق دیدگاه مذهب و اعتقادات خود بر قرآن. (همان)

(۴) نسبت دادن بی دلیل گفته‌ای به خداوند. (همان)

(۵) تفسیر قرآن بر اساس سلیقه شخصی، منویات باطنی و پیش زمینه‌های ذهنی. (همان)

(۶) تفسیر قرآن بدون توجه به ظواهر الفاظ وقراین و اصول تفسیری. (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۳۰/۱ - ۳۷)

تردید نیست که «تفسیر به رأی» که کمترین آسیب آن، القای ناهماهنگی و تنافی در آیات قرآن است، مطابق آنچه برشمردیم، به اجماع مسلمانان ممنوع است و اما با عنایت به معنایی که از «تفسیر» و «رأی» ارائه دادیم، هر اعمال رأیی در قرآن تفسیر به رأی شمرده نمی‌شود. همان طور که برخی از صاحب نظران معاصر برآند: اخذ به ظهور عرفی و اجتهاد نوعی که برای عموم قابل برداشت است و اخذ به برداشت شخصی مفسر به نحو احتمال، مصداق تفسیر به رأی شمرده نمی‌شود. (سبزواری، ۱۴۱۴: ۵ / ۵۵ - ۶۰)

سه. قرآن دارای معانی بلند و دقیق و مشتمل بر علوم گذشته و آینده و دانش اولین و آخرین و مطالب فوق العاده مشکل و عمیق می‌باشد که درک مفاهیم و مقاصد آن را برای عموم ناممکن می‌نماید.

از نگاه ملا محمد امین استرآبادی پایه گذار مکتب اخباری، ظواهر قرآن و سنت پیامبر، فقط برای امامان معصوم قابل مراجعه است و تنها آن بزرگواران هستند که به عنوان «اهل ذکر» می‌توانند از ظواهر کتاب و سنت، احکام را استنباط کنند، ولی رجوع بی واسطه به آیات الهی و سنت نبوی و استنباط احکام از آن‌ها برای دیگر باورمندان و مؤمنان قابل انجام نیست. از این رو، تا هنگامی که به واسطه اهل بیت اطهار(ع) درباره ظواهر قرآن و سنت نبوی،

به اطلاعات لازم دسترسی پیدا نکرده باشیم، باید از اقدام به هرگونه عملیات استنباطی خودداری کنیم.

اما موضوع، در ارتباط با ظواهر الفاظ ائمه اطهار تفاوت می‌کند و تمسک به ظواهر الفاظ ایشان برای ما جایز است. او این اصل عقلایی پذیرفته شده اصولیان را می‌پذیرد که متکلم حکیم در مقام بیان و تفهیم، سخنی نمی‌گوید که خلاف ظاهرش را بدون وجود قرینه صارفه‌ای اراده کند؛ ولی آن را در خصوص بخش عمده‌ای از کلام خداوند و کلام پیامبر، درباره‌ی ما جاری نمی‌داند، زیرا بر این باور است که ما مخاطب قرآن نیستیم و قرآن را تنها مخاطبان آن (من خوطب به) می‌شناسند. وی برای این مدعای خود، به روایات مختلفی استناد می‌کند.

به نظر استرآبادی کلام امامان چنین نیست. بنابراین می‌توان به ظاهر کلام آنان تمسک کرد، زیرا کلام آنان در حد ادراک مردم عادی است و آن‌ها مخاطبانش هستند و در کلام آنان احتمال نسخ و اراده خلاف ظاهر وجود ندارد. (استرآبادی، ۱۴۲۴ ه ق: ۱۷۹-۲۷۱، حکیم، ۱۹۷۹ ه ق: ۱۰۵)

در این ادعا نیز نگاه جامع نادیده گرفته شده است. زیرا گرچه کتاب خداوند، جامع علوم گذشته و آینده است و ژرفای آن از دسترس انسان‌های عادی خارج است، ولی برخورداری قرآن از معارف متعالی و علوم و دقایق عمیق باطنی، با برخورداری از معانی ظاهری، دلیلی بر امتناع مطلق فهم آن نیست؛ زیرا قرآن کریم با وجود داشتن معارف بلند و ژرف، معانی قابل فهم انسان‌های عادی نیز دارد و از زمان بعثت پیامبر و نزول آیات قرآن تا کنون، همواره در معرض فهم و دریافت‌های آنان بوده است. به عبارت دیگر، فرق است بین قرآن و کتب تخصصی علمی که توسط دانشمندان به رشته تحریر در می‌آید؛ کتاب‌های تخصصی علمی برای مخاطب خاص ارائه می‌شود. در حالی که مخاطب قرآن عموم مردم هستند و البته اهل ذکر و اولیای الهی، مطابق با ظرفیت خود از ژرفای لایه‌های آن بهره می‌برند.

چهار. اجمالاً می‌دانیم که تمام معانی ظاهری قرآن، در بعضی از مطلقات و عمومات آن، مراد و مقصود نیست، بلکه اکثر آن‌ها تخصیص، تقیید و تبصره خورده است. از طرف دیگر اجمالاً می‌دانیم که معنای ظاهری برخی از الفاظ قرآن اراده نشده و این الفاظ به طور جزئی، مشخص نیستند و در بین الفاظ و جملات دیگر قرآن مستور و پراکنده شده و همه آن‌ها را مشتبه ساخته است. به قول امام علی (ع): منه ما لفظه عام محتمل

العموم و منه ما لفظه واحد و معناه جمع و منه ما لفظه جمع و معناه واحد و منه ما لفظه ماض و معناه مستقبل...

از این رو، باید از استناد به ظواهر تمام کلمات و آیات قرآن، از باب احتیاط، خودداری کنیم. زیرا ممکن است هر یک از آن‌ها، از کلمات و جملاتی باشد که ظاهرش مقصود نیست.

در پاسخ به این ادعا می‌توان گفت:

(۱) علم اجمالی مورد ادعا و احتمال اراده خلاف ظاهر، اختصاص به کلام وحی و آیات قرآن ندارد و در هر کلامی اعم از کلمات معصومین و غیرمعصومین ممکن است وجود داشته باشد. بنابراین، مدعی باید بپذیرد که هیچ سخنی قابل فهم نیست؛ زیرا ممکن است گوینده، اراده خلاف ظاهر کرده باشد. در حالی که مدعی این استدلال، نتیجه را نمی‌پذیرد.

(۲) بر فرض وجود احتمال اراده خلاف ظاهر از سوی متکلم، فهم کلام وی ناممکن نمی‌شود؛ بلکه سیره عقلا، بررسی و شناخت نوع و جنس الفاظ برای رسیدن به مقصود مخاطب است. پس علم اجمالی مذکور، در صورتی می‌تواند، مانع از عمل به ظواهر تمام آیات قرآن باشد که این عمل قبل از بحث و بررسی در قرآن و آیات آن انجام بگیرد. ولی پس از بحث و بررسی کامل و دقیق و به دست آوردن قیود، مشخص‌ها، قرائن و شناخت کلمات و جملاتی که ظاهر آن‌ها مقصود نیست، از نظر علمی و عقلی محذور و مانعی برای استناد به ظواهر آیات دیگر نیست. زیرا در این صورت «انحلال علم اجمالی» پیش می‌آید، بدین معنا که علم اجمالی ما به همان مقدار از آیاتی که در اثر بحث و بررسی به دست آمده که ظواهرشان مقصود نیست، اختصاص پیدا می‌کند و باقی آیات فاقد قرینه اراده خلاف ظاهر، از شعاع این احتمال، خارج و ظاهر آن‌ها قابل استناد خواهد بود. (موسوی‌بجنوردی، ۸۲، خوئی، ۱۴۰۱ق: ۲۷۱، صدر، ۴۲۹ق: ۴۹؛ حکیم، ۱۹۷۹م: ۱۰۳)

(۳) با عنایت به توضیح ارائه شده در بند قبل، روایت مورد استناد، منافاتی با فهم ظواهر آیات ندارد.

پنج. عمل کردن به ظاهر قسمتی از آیات قرآن که آیات «متشابه» نامیده می‌شوند، از نظر خود قرآن ممنوع و نارواست. قرآن کسانی را که از ظاهر چنین آیاتی پیروی می‌کنند، سخت به باد انتقاد می‌گیرد و می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۷﴾ (آل عمران/۷) اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است، برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

از آن جا که معلوم نیست، خداوند ظواهر الفاظ قرآن را اراده کرده و یا معنای دیگری از آن الفاظ را، از این رو این گونه ظواهر، از متشابهات محسوب گردیده و استناد به آن‌ها شایسته نیست.

آیات متشابه در قرآن، آیاتی است که تفسیر آن‌ها به خاطر مشابهت با آیات دیگر، لفظاً یا معنأً با مشکل مواجه شده‌اند. (راغب، ۱۳۹۲ هـ ق: ذیل کلمه متشابهات) به تعبیر دیگر «متشابه» لفظی را می‌گویند که دارای دو معنا و یا بیش از دو معنا باشد و همه این معانی هم نسبت به آن لفظ، در یک درجه باشد، به طوری که وقتی آن لفظ گفته می‌شود، هر یک از آن معانی یکسان و بدون تفاوت به ذهن شنونده تبادر کند.

در این گونه موارد شنونده و یا خواننده باید توقف کند و هیچ یک از معانی را انتخاب نکند، تا آن گاه که قرینه و شاهی به دست آید و مقصود گوینده را معین و روشن سازد، آن گاه از آن مقصود مشخص پیروی کند.

بنابراین معنا، ظواهر الفاظ از متشابهات محسوب نمی‌شود، زیرا معنای ظاهری الفاظ، روشن و معین است. اگر فرض کنیم که خود لفظ «متشابه» از نظر معنا دارای تشابه و اجمال است و معنای آن کاملاً روشن نیست و باز فرض کنیم که به ظاهر الفاظ نیز متشابه می‌گویند، باز نمی‌تواند ما را از عمل نمودن به ظواهر الفاظ باز دارد. زیرا سیره و روش عرف و عقلا در همه جا و در هر زمان قابل عمل و اجراست و در ظواهر قرآن نیز، باید از همان روش عرفی و عقلی پیروی نمود، مگر در موردی که دلیل قطعی و گواه روشنی، ما را از ظاهر سخن و گفتاری منصرف سازد و به معنای دیگری رهبری کند.

شش. براساس دلایل مختلف از جمله آیات و روایات بیانگر مشابهت امت اسلام با امت‌های پیشین مانند: «کلّ ما كان في الأمم السّالفة يكون في هذه الامّة مثل»

(میرزای نوری، حسین/۲۵) وجود مصحف‌های متفاوت با قرآن موجود(همان) و روایات رسیده از طرق شیعه و سنی (خویی، سید ابوالقاسم/۲۰۱-۲۰۷)، قرآن تحریف گردیده و این تحریف، ظواهر الفاظ آن را مشتبه و مجمل ساخته و از حجیت و اعتبار ساقط کرده است.

ادعای تحریف قرآن با استدلال‌های ارائه شده چندان موجّه نمی‌نماید. زیرا:

۱) علاوه بر چالش موجود در سند روایاتی که بیانگر مشابهت امت مسلمان با امت‌های پیشین است، دلالتی بر تحریف لفظی قرآن ندارند، بلکه بر فرض صحت، وقوع تحریف را در زمانی نا معین بیان می‌کند که تا کنون هم اتفاق نیفتاده است.

۲) در صورتی که این روایات، در صدد بیان همگونی کامل امت مسلمان و امت‌های پیشین باشد، موارد استثنای مختلفی از جمله خاتمیت پیامبر اسلام و قضایای ویژه قوم بنی اسرائیل قابل شمارش خواهد بود و مصونیت قرآن نیز می‌تواند از موارد فوق به حساب آید. ضمن آن که منظور از مشابهت، الزام تشابه لفظی نیست، بلکه می‌تواند معنوی باشد که در امت‌های پیشین نیز بوده است.

۳) بر فرض صحت روایات دال بر وجود مصحف‌های دیگر، بخاطر تفاوت آن‌ها با قرآن موجود در مسایلی مانند: شأن نزول، بیان مصادیق و... که ربطی به متن قرآن ندارد، تحریف قرآن اثبات نمی‌شود.

بنا بر این ادعای تحریف قرآن به دلایل نقلی و عقلی مردود است و اساساً قول به تحریف قرآن قابل قبول نیست. ولی بر فرض که مساله تحریف قرآن پذیرفته شود، آسیبی به حجیت ظواهر قرآن وارد نمی‌کند، زیرا روایاتی که مردم را به قرآن ارجاع می‌دهند، بر این تاکید می‌کنند که باید قرآن دقیقاً مورد عمل قرار گیرد و این کتاب میزان و معیار صدق و کذب و صحت و سقم گفتارها و عمل‌هاست و در هر مورد باید به آن تمسک جست و از آن استمداد نمود و به آن استناد و استشهاد کرد، گرچه بر فرض، تحریف شده باشد. (حکیم، ۱۹۷۹م: ۱۰۷)

بنابراین ظواهر الفاظ قرآن حجت و قابل استناد و اعتماد است، زیرا قرآن اساس محکم و خلل‌ناپذیر شریعت اسلام است، میزان حق و باطل و معیار صحیح و ناصحیح ارزش‌هاست و هر روایت و گفتاری که با آن مخالف آید، از درجه اعتبار ساقط است و قابل عمل و استناد نیست.

### ۳. ثمره انکار حجیت ظواهر کتاب و وفاداری به آن

با عنایت به اظهارات، تصریحات و دلایل ارائه شده از سوی طرفین در خصوص ظواهر کتاب، نکات فراوانی را می‌توان برشمرد. اما در این جا فقط به چند نکته که نقش اساسی در چگونگی استنباط احکام دارند اشاره می‌کنیم:

۱) منکرین حجیت ظواهر کتاب، نه تنها خود را از نور افشانی قرآن محروم کرده‌اند، بلکه ناخواسته و عملاً حجیت سنت ائمه اطهار(ع) را نیز نفی نموده و اعتبار آنها را به چالش کشیده‌اند. اگرچه هرگز چنین نگاهی را بیان نکرده و بر کاغذی ننگاشته‌اند، اما لازمه ادعای آن‌ها مبنی بر نفی حجیت ظواهر، جز این نبوده و نیست. زیرا مهمترین سند امامت ائمه اطهار و حجیت کلمات ایشان، آیاتی از کتاب خداوند است.

بر اساس نظر منکرین حجیت ظواهر و اخباری‌ها، فهم قرآن نیازمند احادیث اهل بیت(ع) می‌باشد و بدون آن‌ها سندیتی ندارد. لازمه التزام به این ادعا، دوری است که رکن اساسی مذهب را به چالش می‌کشد. زیرا استنادات و دلایلی که از آیات قرآن بر امامت امامان اثنی عشر ارائه گردیده، جزء ظواهر قرآن شمرده می‌شوند، در حالی که ظواهر، با تایید و تبیین به وسیله امامان اهل بیت، حجیت می‌یابند و تایید و تبیین ایشان نیز زمانی معتبر است که ظواهر کتاب حجت باشد. بنابراین، استدلال به آیات کتاب الهی برای اثبات وجوب پیروی از امامان معصوم و حجیت بخشی به روایات ایشان، منوط به اثبات امامت آن‌ها از طرق دیگر خواهد بود.

اما وفاداران به حجیت ظواهر کتاب، علاوه بر سنت ائمه معصومین(ع)، کتاب خدا، سنت نبوی و عقل را به عنوان منابع مستقل استنباط احکام پذیرفته‌اند و در مواجهه با پدیده‌های نو و مسایل مستحدثه، همچنان پویایی خود را حفظ و هرگز با بن بست روبه رو نمی‌شوند و از حرکت باز نمی‌مانند.

علامه طباطبایی «ره» در این خصوص چنین تاکید می‌کند: قرآن کریم که مأخذ اساسی تفکر مذهبی اسلام است، به ظواهر الفاظ خود در برابر شنوندگان خود، حجیت و اعتبار داده است و همان ظواهر آیات، بیان پیغمبر اکرم(ص) را تالی بیان قرآن قرار می‌دهد و مانند آن حجت می‌سازد چنانکه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب، ۲۱)

روشن است که اگر گفتار و رفتار پیغمبر اکرم(ص) و حتی سکوت و امضای آن حضرت برای ما، مانند قرآن حجت نبود، آیات مذکور، مفهوم درستی نداشت، پس بیان پیغمبر اکرم(ص) برای کسانی که از آن حضرت می‌شنوند، یا با نقل قابل اعتماد نقل می‌شود، حجت

و لازم الاتباع است و همچنین با تواتر قطعی از آن حضرت رسیده است که بیان اهل بیت(ع) وی مانند بیان خودش می باشد و به موجب این حدیث و احادیث نبوی قطعی دیگر بیان اهل بیت تالی بیان پیغمبر اکرم(ص) می باشد و اهل بیت در اسلام سِمَت مرجعیت علمی داشته و در بیان معارف و احکام اسلام هرگز خطا نمی کنند و بیانشان به طریق مشافهه یا نقل، قابل اعتماد و حجت است. از این بیان روشن می شود که ظواهر دینی که در تفکر اسلامی مدرک و مأخذ می باشد دو گونه اند: «کتاب» و «سنت» و مراد از «کتاب» ظواهر آیات کریمه قرآنی می باشد و مراد از «سنت» حدیثی است که از پیغمبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) رسیده باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۳۳)

۲) ادعای تحریف در باره کتاب و عدم حجیت ظواهر آن، مستقل از سنت منقول از ائمه(ع)، تمام احادیث اهل بیت(ع) را نیز با بحران اعتبار مواجه می کند. چرا که نگاه اعتباری به کتاب و سنت، عرضی است و آنها تفکیک ناپذیرند و با حذف قرآن، قطعاً دلایل و قرائن مؤثر در ایجاد ظواهر سنت منقول از امامان معصومین(ع)، از دسترس ما خارج می شود. ضمن این که «عرضه به قرآن» که اصلی ترین ملاک سنجش روایت صحیح از غیر صحیح هنگام تعارض ادله<sup>۱</sup> (کلینی، ۱۳۷۵: ۱/ ۹۵) است، کارکردش را از دست می دهد. بنابراین التزام به چنین نظرانی، یک نوع خود زنی ایدئولوژیک به حساب می آید و نه تنها به خلوص دینی منجر نمی شود، بلکه کنار زدن قرآن و عترت پیامبر «ص» را در پی دارد.

۳) یکی از پیامدهای نا مبارک نگاه منکران حجیت ظواهر و جریان اخباریگری، مسدود شدن باب اجتهاد اهل بیته و تفریع فروع بر اصول در مقام استنباط از طریق اجتهاد بود. این روش تاثیرات مخرب فراوان و زیربنایی بر فقه و فقهت وارد کرد، از جمله فقهت اجتهادی اهل بیته را در مسیر فقهت تقلیدی قرار داد و حیات و پویایی آن را دچار اختلال کرد. در حالی که اجتهاد اصولی اصیل، به رغم افت و خیزهایی که داشته، همواره چشمه ای جوشان و راهی وسیع و مطمئن در دل فقه بوده که انسان را همپای زمان و مظاهر نوین آن و همراه اندیشه و دانش و نیازهایش به ژرفای معارف الهی، به دقایق احکام اسلامی رهنمون ساخته و خواسته و انتظار امام صادق(ع) را که: «علینا بالقاء الاصول و علیکم بالتفریع» (قمی: ۱، ۲۲) محقق نموده است. (جناتی، ۱۳۸۹: ۶۸)

---

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَذَعُوهُ.

## نتیجه گیری

با عنایت به فلسفه بعثت پیامبر(ص) و تصریحاتی که قرآن در باره خودش دارد و کلماتی که از پیامبر و ائمه(ع) نقل شده و بر اساس حکم عقل و بنای عقلا، انکار حجیت ظواهر قرآن هیچ وجهی ندارد.

اگر چه در تاریخ اسلام همواره گروه‌ها و جریاناتی ظهور و ادعاهای مغایر با هدف بعثت پیامبر(ص) همچون انکار حجیت ظواهر کتاب و سنت نبوی را مطرح کرده‌اند (و طبعاً استنباط‌های آن‌ها بخاطر نگاه محدودشان به اسلام و منابع ارجمندش و خالی بودن دستايشان از منبع وحی و سنت رسول و رسول باطن یعنی عقل با فتاواى وفاداران به حجیت ظواهر متفاوت بوده) و احیاناً در مقاطعی از تاریخ نیز جایگاه و پایگاهی پیدا نموده‌اند. ولی چون ادعاهای ایشان از عنصر عقلانیت و حقانیت برخوردار نبوده، دوام نیافته و رخ در نقاب کشیده و منقرض شده‌اند: «فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَنْدُهِبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ...» (رعد/۱۷) تفکر منکران حجیت ظواهر قرآن با پرچمداری اخباری‌ها نیز از همین جنس بوده که در منطق افراد، محکوم و منقرض گردیده است. اگرچه هنوز هم بسیاری کسانى که عملاً به باورهای اخباری‌ها وفادارند و گام در قدمگاه آنان می‌گذارند.

## منابع

۱. قرآن کریم
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، ۱۴۱۳ ق.
۳. ابن حزم، علی، الاحکام فی اصول الاحکام، به کوشش احمد شاکر، المکتب الإسلامی، بیروت، چ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۴. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر والتنویر، الدار التونسیة للنشر، ۱۹۹۷ م.
۵. اختری، عباسعلی، دائره المعارف جامع اسلامی، مؤسسه فرهنگی آرایه، تهران، ناشر دیجیتالی مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.
۶. استرآبادی، ملا محمد امین، الفوائدالمدنیة، انتشارات جامعه مدرسین قم، چ اول، ۱۴۲۴ ق.
۷. انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، ۱۴۱۳ ق.
۸. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی عربی به فارسی، رضا مهیار، اسلامی، ناشر دیجیتالی؛ مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.
۹. الترمذی، محمد بن عیسی بن سؤرة بن موسی بن الضحاک، الترمذی، أبو عیسی، دار الغرب الإسلامی، بیروت، ۱۹۹۸.



ظواهر قرآن و نقش آن در اختلاف فتاوی فقیهان ۹۷

۱۰. جناتی، محمد ابراهیم، تاریخ تحولات و کیفیت بیان فقه، مؤسسه فرهنگی اجتهاد، قم، چ اول، ۱۳۸۹ ش.
۱۱. جوزی، ابن قیم، اعلام الموقعین، دار الکتب العلمیة، بیروت، چ اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، آل البيت لاحیاء التراث قم، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. حکیم، محمد تقی، الاصول العامه للفقہ المقارن، مؤسسه آل البيت، بیروت، دوم، ۱۹۷۹م.
۱۴. خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیرالقرآن، دارالزهراء، بیروت، چ هشتم، ۱۴۰۱ ق.
۱۵. راغب اصفهانی، محمد، مفردات الفاظ قرآن، مکتبه المرتضویه، قم، ۱۳۹۲ ق.
۱۶. -----، مقدمه جامع التفاسیر، کویت، دارالدعوه، ۱۴۰۵ ق.
۱۷. رمضان حسن، خالد، معجم اصول الفقه، مصر، الروضه، چ اول، ۱۹۹۸م.
۱۸. الزلمی، مصطفی ابراهیم، خاستگاههای اختلاف در فقه مذاهب، مترجم: حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چ دوم، ۱۳۷۵ ش.
۱۹. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، دارالفکر، لبنان، ۱۴۱۶ ق.
۲۰. الشهیدالثانی، جمال الدین ابی منصور الشیخ حسن بن زین الدین، معالم الدین فی الاصول، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
۲۱. صدر، محمد باقر، دروس فی علم الاصول، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیة للشهید صدر، قم، اول، ۱۴۲۹ ق.
۲۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، التوحید، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.
۲۳. طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، جامعه مدرسین، قم، چ چهاردهم، ۱۳۷۹.
۲۴. -----، تفسیرالمیزان، اعلمی، بیروت، ۱۳۹۳ ق.
۲۵. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه، کتاب فروشی اسلامیة، ششم، تهران، ۱۳۶۷ ش.
۲۶. عیاشی، ابونصر محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، (قرن سوم)، رسولی محلاتی، هاشم، مطبعه العلمیه، قم، ۱۳۶۸.
۲۷. غروی نائینی، محمد حسین، فوائدالاصول، انتشارات مؤسسه نشر اسلامی، قم.
۲۸. غزالی، محمد، المستصفی من علم الاصول، مدینه منوره، شركة المدینة المنورة للطباعة، ۲۰۰۸م.
۲۹. فاضل، محمد، سیری کامل در اصول فقه، فیضیه، قم، چ اول، ۱۳۷۸ ش.
۳۰. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت .
۳۱. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، ۱۳۷۵.
۳۲. لویس معلوف، فرهنگ المنجد، بیروت، دارالمشرق، چ بیست و یک، ۱۹۸۶م.
۳۳. مشکینی اردبیلی، علی، اصطلاحات الاصول، حکمت، قم، چ دوم، ۱۳۴۸ش.
۳۴. -----، الرسائل الجدیدة، المکتبه الاسلامیه الکبری، قم، چ دوم، ۱۳۹۷ق.

۳۵. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، دارالکتب العلمیه، قم، چ دوم، ۱۳۹۱ق.
۳۶. موسوی بجنوردی، سید میرزا حسن، منتهی الاصول، مکتبه بصیرتی، قم، چ دوم.
۳۷. نوری، میرزا محمد حسین، فصل الخطاب فی اثبات کتاب رب الارباب.
۳۸. ولایی، عیسی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، نشر نی، تهران، چ دوم، ۱۳۸۰.